

انتشارات مرسل ص: پ. ۸۷۱۳۵/۱۳۳۵ تلفکس: ۴۴۶۳۱۳۳ تلفن: ۴۴۵۴۵۱۳ - ۳۶۱ مرآه ۹۱۳۱۶۱۳۵۴۶

آل یاسین، رضا، ۱۳۰۵ - ۱۳۸۲.
دیوان غزلیات همایون کاشانی / رضا آل یاسین، با مقدمه دکتر
دادبه. - کاشان: مرسل، ۱۳۸۳. -
ص ۳۶۸، ج ۱.
ISBN: 964 - 8288 - 49 - 6: (ج. ۱): ۲۷۵۰۰ ریال.
فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

۱. شعر فارسی - قرن ۱۴. الف. عنوان.
۹ د ۹ ل ۷۹۴۱ PIR ۸۶۱/۶۲ ۷۷۴۴
۱۳۸۳ ۱۳۸۳
کتابخانه ملی ایران ۸۳-۳۵۵۶۶

انتشارات مرسل

www.morsalpub.com

- دیوان غزلیات همایون کاشانی (۱)
- سیدرضا آل یاسین
- چاپ اول / ۱۳۸۴ / ۱۰۰۰ نسخه
- حروف نگار و صفحه آرا: زهرا معمار
- لیتوگرافی: مدین
- چاپخانه: نهضت
- شابک ۶-۴۹-۸۲۸۸-۹۶۴
- حق چاپ محفوظ است.
- قیمت: ۲۷۵۰ تومان

دیوان غزلیات همایون کاشانی

(۱)

«سیدرضا آل یاسین»

با مقدمه:

استاد دایره

انتشارات مرسل

در محضر نسیم صبا انجمن مکتب

دو برگزیده جلوه مکتب و مکتب

در نسیم غیر خوشی و ساختن عینیت

اراده را لغت و لغت و لغت

تو که وطن گشتی پیمان ارادت

نامردی نبود اگر ما و من مکتب

ارادتمند و اهل غیر اتفاق مکتب

در محضر نسیم صبا انجمن مکتب

لحمی عنقی لغت بیل ششم گل

ننگ در کج گشتی و در انجمن مکتب

اراده را انجمن مکتب و لغت زور و زور

مردانگی چو مرد در مرد و مرد مکتب

ریش و ریش و ابرو گیسو و ابرو

بسیار گفته اند و نسیم صبا انجمن مکتب

بی هیچ کس و نسیم صبا انجمن مکتب

کرد انوای مار و مار و مار مکتب

زرد و سپید و سرخ و سیاه و سیاه

در انوای خویش هم درین مکتب

در نو بجا در گشت و چینی ریش مکتب

شماره ۱۳۹۸/۱/۱۵ سید رضا آل پناه هادیان

فهرست مطالب

۱۷	مقدمه دکتر دادبه
۳۴	یا علی ادرکنی
۳۶	عبد غدیر ما
۳۷	زنگار طبع
۳۸	شرح درد
۳۹	می عارفانه
۴۰	آه سحرگاهی
۴۱	جادوی نگاه
۴۲	معجز آه سحری
۴۳	خوش خیالی
۴۴	شب زنده داری
۴۵	بی نشان
۴۶	نماز عشق
۴۷	افسون زیبایی
۴۸	شام ماتم
۴۹	خاکستر آتش فشان
۵۰	آب توبه
۵۱	تعبیر عارفانه
۵۲	رقص مرگ
۵۳	افسانه خلق
۵۴	ره پنهانی میخانه
۵۵	صفای خاطره
۵۶	صفای سینه پاکان
۵۷	مژده می فروش
۵۸	گلبنگ قفس
۵۹	دل بی قرار
۶۰	پگاه آرزو
۶۱	سنگ فتنه
۶۲	کوی وفا
۶۳	دیدم همه جا را
۶۴	بی نشان

۶۵	گلایه و شکوه از سینه درد و زمستان و پیری
۶۶	روزی بر بام
۶۷	سوت قطار
۶۸	کشتی بی بادبان
۶۹	شعر شنیده
۷۰	سطر پایان
۷۱	نوعروس روستا
۷۳	راز دل
۷۴	باده یاقوت فام
۷۵	نسیم صبا یا پیام آور عشق
۷۶	سپاه ناز
۷۷	شمع مزار
۷۸	خدنگ ناله
۷۹	دل سودایی
۸۰	طفل سرشک
۸۲	حدیث عمر
۸۳	سرو آزاد
۸۴	برگزیزان
۸۵	دلدار قرن بیستم
۸۶	خزان عمر
۸۷	زخم جفا
۸۸	عشق مولا علی علیه السلام
۸۹	دلبر جانانه کجا رفت؟
۹۰	دیر مغان
۹۱	داغ بندگی
۹۲	منزل ویران
۹۳	گلزار وفا
۹۴	عروس یاس
۹۵	خواهشگر نگاه
۹۶	سوگ مولی الموحیدین امیرالمؤمنین علی علیه السلام
۹۷	مسافر
۹۸	همسفر
۹۹	همیشه مست

۱۰۰	شام هنر
۱۰۲	شب تنهایی
۱۰۳	روز تنهایی
۱۰۴	درای قافله
۱۰۵	جواب ساز مخالف
۱۰۶	اشک ریا
۱۰۷	باده گلغام
۱۰۸	دیار تشنه کامان
۱۰۹	سیمرغ
۱۱۰	دیر آمد و زود رفت
۱۱۱	عشق مادر
۱۱۲	خط استاد
۱۱۳	بی نقاب
۱۱۴	خراب عشق
۱۱۵	راه بسته
۱۱۶	تسلیم رضا
۱۱۷	دود دل
۱۱۸	نوبت اهل هنر
۱۱۹	به یاد یار
۱۲۰	هوای باغ
۱۲۱	یکی ست
۱۲۲	انگشت ندامت
۱۲۳	مهر پدر
۱۲۴	یا علی ادرکنی ولا تهلکنی
۱۲۵	آغوش مهر
۱۲۶	چراغ لاله
۱۲۷	قدر زر با وزن فرومایه
۱۲۸	قدم ناز
۱۲۹	ناب جهان خوشگوار نیست
۱۳۰	افسانه صبح
۱۳۱	خواب صبح
۱۳۲	گل سرخ
۱۳۳	خاطر ناشاد

۱۳۴	سخن عشق
۱۳۵	فردای روشن
۱۳۶	بزم غیر
۱۳۷	جور صیاد
۱۳۸	یاد یار و دیار
۱۳۹	جفاکار
۱۴۰	پیام آشنا
۱۴۱	بیابان جنون
۱۴۲	اشک حباب
۱۴۳	مهر خند غنچه
۱۴۴	اسیر بلا
۱۴۵	درس وفا
۱۴۶	زنگ خاموش
۱۴۸	سزاوار
۱۴۹	سودای عشق
۱۵۰	عید غدیر
۱۵۱	باده پرست
۱۵۲	عقده گشا
۱۵۳	هم نفس
۱۵۴	سپیده
۱۵۵	نواز شگر جان
۱۵۶	شب بی ستاره
۱۵۷	وادی سلامت
۱۵۸	عید غدیر شد
۱۵۹	پیک بنفشه زار
۱۶۰	وفاداری نمی خواهد
۱۶۱	ساغر گناه
۱۶۲	خنده ی مینا
۱۶۳	جلودار کین توز
۱۶۴	شعر تر
۱۶۵	عاقبت اندیش
۱۶۶	چه شد
۱۶۷	یا علی مدد

۱۶۸	به جستجوی وفا
۱۶۹	ساز همایون
۱۷۰	شکسته سامان
۱۷۱	ایران مادر من
۱۷۲	گل فتنه
۱۷۳	سر زلف تاب‌دار
۱۷۴	رقص غنچه
۱۷۵	بی حساب
۱۷۶	بوسه‌ای در رویا
۱۷۷	چشم خمار
۱۷۸	سجده اهل ریا
۱۷۹	باده صافی
۱۸۰	حسود
۱۸۱	نفس باد صبا
۱۸۲	هم‌کاسه
۱۸۳	حسرت فرهاد
۱۸۴	شراب شوق
۱۸۵	خاطرات بهار
۱۸۶	چراغان ناز
۱۸۷	مینای همایونی
۱۸۸	یادی از عمر رفته
۱۸۹	سپیده‌دم
۱۹۰	خزان رسیده
۱۹۱	سرو برهنه‌پا
۱۹۲	نرگس
۱۹۳	دوغ و دوشاب
۱۹۴	رؤیا
۱۹۵	خوشه‌چین
۱۹۶	هر چه بادا باد
۱۹۷	هم‌زبان
۱۹۸	خراب آشیانه
۱۹۹	حرف ناهموار
۲۰۰	بلبل آواره

۲۰۲	قصه غصه
۲۰۳	عطر یاسمن
۲۰۴	کاروان ناله
۲۰۵	ولای علی
۲۰۶	گریه شمع
۲۰۷	نغمه نسیم
۲۰۸	یا صاحب الزمان ادرکنی ولا تهلکنی
۲۰۹	دولت پیر مغان
۲۱۰	نغمه پرداز
۲۱۱	یاد یاران
۲۱۲	دست بسته
۲۱۳	عقد بهار
۲۱۴	آرام بگذر
۲۱۵	افسون شده
۲۱۶	پایان ماه صیام در بهار
۲۱۷	نوبهاری دیگر
۲۱۸	عروس بهار
۲۱۹	سودای عشق
۲۲۰	ناز گل
۲۲۱	دیده‌ی وامانده
۲۲۲	نیامدی
۲۲۳	خزان رسیده
۲۲۴	امروز
۲۲۵	اردیبهشت کاشان
۲۲۶	بوی ریا
۲۲۷	نماز مژگان
۲۲۸	خرابات مغان
۲۲۹	شمع صبحگاه
۲۳۰	نفس صبح بهار
۲۳۱	بوسه زار تن
۲۳۲	میلاد حضرت قائم آل محمد ﷺ
۲۳۳	شیرین کار
۲۳۴	افسونکار

۲۳۵	کارنامه
۲۳۷	تولد حضرت ختمی مرتبت
۲۳۸	زلف پرشکن
۲۳۹	یا صاحب الزمان ادرکنی
۲۴۰	بخت چاره‌گر
۲۴۱	نقاش
۲۴۲	یاد خاطره‌ها
۲۴۳	چراغ
۲۴۴	چلچراغ
۲۴۵	افسونگر عشق
۲۴۶	ملاقات در قمصر
۲۴۷	گل
۲۴۸	گل
۲۴۹	دارالامان دل
۲۵۰	آوای دل
۲۵۱	نوبهار آرزو
۲۵۲	شمع خاموش
۲۵۳	سلام بر غم
۲۵۴	گل ماجرا
۲۵۵	عبرت‌آموز
۲۵۶	یاد یاران (شاعران اصفهانی)
۲۵۷	مرغ گرفتار
۲۵۸	مسافر
۲۵۹	مینای سر به مهر
۲۶۰	شریک غم
۲۶۱	درد دوست
۲۶۲	جدا از بوستان
۲۶۳	نی شکسته
۲۶۴	قافله سالار
۲۶۵	شام هجران
۲۶۶	کشت دهر
۲۶۷	از یاد رفته
۲۶۸	توبه‌شکن

۲۶۹	آزرده خاطر
۲۷۰	شبی در رؤیا
۲۷۱	بلبل تصویر
۲۷۲	می سوزم
۲۷۳	بی ادعا
۲۷۴	خنجر زبان
۲۷۵	جوش عشق
۲۷۶	گل کاغذی
۲۷۷	شبیم لطف
۲۷۸	گلشن یغما شده
۲۷۹	سوختم
۲۸۰	غزل ساز
۲۸۱	در سوگ دوست
۲۸۲	سراشیب خزان
۲۸۳	رحمت ازلی
۲۸۴	بی زنگار
۲۸۵	واصل
۲۸۶	پشیمان
۲۸۷	پاسخ ناصح مشفق
۲۸۸	دل باخته
۲۸۹	خشت آخر
۲۹۰	قصه‌ی سنگ و سبزه
۲۹۱	آدمم
۲۹۲	آشیان وفا
۲۹۳	سفر کرده
۲۹۴	گلایه
۲۹۵	نرگس خانه برانداز
۲۹۶	خلوت تنهایی
۲۹۷	یاد جوانی
۲۹۸	خننده جام
۲۹۹	لاله وحشی
۳۰۰	شاهد بازاری
۳۰۱	حال و روز رفتن

۳۰۲	شبی با خاطره
۳۰۳	با تو
۳۰۴	پیرهن
۳۰۵	نوای مرغ سحر
۳۰۶	دامن‌کشان
۳۰۷	انس عاشقانه
۳۰۸	دیده‌ی بی‌نور
۳۰۹	محراب عبادت
۳۱۰	کاشان شهر من
۳۱۱	عطر لاله وحشی
۳۱۲	عروس کویر
۳۱۳	در فراق دوست
۳۱۴	رضای تو
۳۱۵	رؤیای دوست
۳۱۶	شانه
۳۱۷	آینه
۳۱۸	زلف چلیپا
۳۱۹	ای ساقی
۳۲۰	فانوس
۳۲۱	میخانه چشم‌سیاه
۳۲۲	بهای بوسه
۳۲۳	کیم من
۳۲۴	سراپا ناز
۳۲۵	من کیستم
۳۲۶	کیستی
۳۲۸	موی کوتاه
۳۲۹	ضعف و پیری
۳۳۰	نغمه‌ی جویبار
۳۳۱	سر در گریبان
۳۳۲	وداع با دوست
۳۳۳	سند پاره پاره
۳۳۴	خنده‌ی بی‌جا
۳۳۵	بسوزم عالمی

۳۳۶	عیادت
۳۳۷	خبر تازه چه داری
۳۳۹	رهگذر
۳۴۰	قمار دوستی
۳۴۱	دیدن بیمار
۳۴۲	ماه تماشایی
۳۴۳	یادگاری
۳۴۵	غنچه‌ی آه
۳۴۶	نرگس غماز
۳۴۷	پاسخ بدقولی یاران
۳۴۸	پر و خالی
۳۴۹	مادر غم دیده من
۳۵۰	راه و رسم انسانی
۳۵۲	حضرت ختمی مرتبت محمد ﷺ از نظر امیرالمؤمنین
۳۵۴	یا خاتم النبیین صلوة الله علیه ادرکنی
۳۵۶	یا محمد بن عبدالله ادرکنی

در سوگ همایون

۳۵۸	زمره آل یاسین (هما کاشانی)
۳۵۹	استاد نورالله امینی
۳۶۰	سیدناصر سرافرازی (صبا)
۳۶۲	مهدی سعیدی
۳۶۳	علی شریف
۳۶۴	حسن عاطفی
۳۶۵	سید محمود علوی (آتش)
۳۶۶	دکتر نوریان

سال‌ها باید که تا صاحب‌دلی پیدا شود
 بوسعید اندر خراسان یا اویس اندر قَرَن
 «سنایی»

استاد آل یاسین و شعر و شخصیت او

میان «دانستن» به معنی آگاهی یافتن از یک چیز با «ادراک» آن، که همانا در یافتن با همه وجود است، تفاوت‌هاست؛ تفاوتی به فاصله زمین تا آسمان! بارها و بارها بیت سنایی (سال‌ها باید ...) را خوانده‌ایم و بدان استشهاد کرده‌ایم، اما آنرا چه مایه «ادراک» کرده‌ایم؟ ادراک یا دریافت با همه وجود، در وضعی خاص صورت می‌گیرد و به تجربه شخصی انسان باز بسته است. آیا کسی هست که نداند جاودان نمی‌ماند و نمی‌پاید؟ اما تنها خیام‌ها و سعدی‌ها و حافظ‌ها هستند که با همه وجود این معنا را درمی‌یابند و فرصت‌ها را مغتنم می‌شمرند و به اغتنام فرصت نیز توصیه می‌کنند. این تجربه‌ها، معمولاً، از میان‌سالی معنایی دیگر می‌یابند؛ معنایی واقعی و از این دوران است که آدمی، بویژه اگر راهی به فرهیختگی داشته باشد، با همه وجود درمی‌یابد که «سال‌ها باید که تا صاحب‌دلی پیدا شود ...»، خاصه که می‌بیند، یا هزار افسوس، اینجا به جنگلی می‌ماند که درختان کهنش، شاخه‌های تازه در کنار ندارند:

وای بر جنگلی که هر کهنش شاخه‌ای تازه در کنار نداشت

و چون هر درخت کهن فرو می افتد، جایش خالی می ماند؛ سخت خالی، و چنین است که چون سرو سایه فگن قامت آل یاسین فرو افتاد بیت سنایی برای من تفسیر شد و با آنکه باری چند معنای این بیت را در زندگی خود ادراک کرده بودم، این بار، شاید بدان سبب که خود نیز در سرایشیب عمر قرار گرفته ام از معنای آن ادراکی دیگر دارم که می بینم نه این بوسعید، جایگزین دارد، نه این اویس، جانشین و جای او سخت خالی است ...

او که بود؟

مرسوم است که در معرفی اشخاص از عناوین برآمده از تحصیلات یا برآمده از مشاغل بهره می گیرند و من برآنم که در این معرفی رami دیگر در پیش گیرم و ضمن به دست دادن تصویری از فرهنگ ایران، و در واقع تصویری از جلوه های این فرهنگ به معرفی زنده یاد آل یاسین بپردازم که او فرزند راستین این فرهنگ بود، گرچه نه مدرک دکتری داشت، نه مدرک فوق لیسانس، نه عنوان استادی دانشگاه را با خود می کشید، و نه بسیار چیزهای دیگر که امروز سند فضل و دانش به شمار می آیند و مایه مباهات اند؛ فضل و دانشی که معمولاً جایش خالی است ... باری او مُعَنُون به عناوین امروزی نبود، اما بی گمان، «فرهیخته» بود و صاحب «کمال»؛ دانا بود و ژرف نگر و این هم معلول دو عامل بود: یکی، هوش و بینش ذاتی؛ دوم، فضایی و به تعبیر امروزی ها «جَوّی» که در آن، پرورش یافته بود؛ آن «فضا» و آن «جَوّی» که «فرهیخته» می پرورد و به تعبیر دقیق تر «فرهیخته ایرانی» یا «ایرانی فرهیخته»؛ فرهیخته ای که با همه ی وجود به ایران و فرهنگ ایران، تعلق دارد و زرق و برق های وارداتی او را نمی فریبد، «فضا» و «جَوّی» که خلأ مدرسه را پر می کرد فرّخی می پرورد؛ فرّخی یزدی ... و راستی را اگر بپرسیم یا بپرسند که فرّخی کی و کجا درس خواند، جواب چیست؟ آن دلباخته ایران و آن فریفته عدالت و آزادی که از کودکی مجبور بود برای گذران زندگی کار کند و از نوجوانی، به گناه حق جویی و حق گوئی، دهانش را می دوختند در کدام مدرسه می توانست درس بخواند؟!

به یاد دارم که پدر بزرگم -رحمة الله علیه- که اهل شعر و ادب بود و نخستین ابیات و اشعار هم او به من آموخت و پس از او زنده یاد پدرم که چون دیگر مردان فرهیخته آن روزگار مجمع الامثال و الاشعار بود، هر دو می گفتند: فرّخی در کودکی و نوجوانی شاگرد نانوا بود. در

همسایگی نانوایی کفّاشی بود. شاعر، موسوم به میرزا شوکت، فرّخی شعر می‌سرود و شعرهای خود را نزد میرزا شوکت می‌آورد و می‌خواند و میرزا شوکت اشعارش را اصلاح می‌کرد و در باب فرّخی و آینده‌او سخنانی می‌گفت که یادآور سخنان عطار در باب مولوی است: آنگاه که بر طبق برخی روایات با پدر خود بهاء‌ولد، در کودکی، در جریان سفر از بلخ به روم به دیدار عطار می‌رود و عطار در باب مولانای آینده می‌گوید: «زود باشد که این پسر آتش در سوختگان عالم زند...» و میرزا شوکت کفّاش شاعر، پیش‌بینی می‌کند که شاعر نانوای فقیر گمنام، شاعری بزرگ و آزادی‌خواه و مبارزی نستوه خواهد شد... آری فرّخی‌ها و آل‌یاسین‌ها در فضایی پرورش یافتند که میرزا شوکت‌های کفّاشش شعر می‌گفتند و فرّخی‌شناس بودند؛ در فضایی که به قول سپهری «پاسبان‌ها همه شاعر بودند...». آل‌یاسین در چنین فضایی بالید و آل‌یاسین شد؛ فضایی که بزرگان ما از فردوسی و رودکی تا بهار در آن پرورش یافته‌اند. می‌دانم که این فضا در دوران‌های شکوفایی فرهنگ و تمدن ما با دوران‌های بحران و فترت، البته تفاوت‌ها داشته است، اما همواره یک ویژگی در آن بوده است و آن ویژگی «حضور فرهنگ ایران» در هیأتی معنوی و اعتقادی است و نتایج ارجمندی که از آن به بار می‌آید و فرهیختگانی که می‌پرورد؛ تاریخ غرورآفرین ایران و مردان افتخارآفرین برآمده از این تاریخ، نتیجه حضور و تأثیر این فرهنگ گرانسنگ است و من برآنم که در دوران‌های بحران و فترت نیز این فروغ - فروغ فرهنگ ایران - فرو نمرده و تأثیری را که باید بر جای نهاده است.

واپسین و کم‌فروغ‌ترین صورت تعلیم و ترویج این فرهنگ، شیوه‌ای بود که پیش از برپایی مدارس جدید بر نظام تعلیم و تربیت ما حکومت می‌کرد: ملاً (= پیرمرد یا پیرزن) نخست به نوآموزان، قرآن تعلیم می‌داد و سپس - غالباً - دیوان شاعری که قرآن را در سینه داشت؛ دیوان حافظ را و بدین‌سان نوآموزان، هم راهی به باورهای دینی می‌گشودند، و هم راهی به ادب گرانسنگ ایران، که جلوه‌گاه فرهنگ ارجمند و پایدار ماست. کار، با تعلیم گلستان و بوستان (در بسیاری از موارد) استمرار می‌یافت و چون از «واحد» و «اجبار و اختیار» و «گذراندن (البته پاس کردن!)» خبری نبود و آنچه بود علاقه بود و اشتیاق، تعلیم و تعلّم این متون، که هر یک دنیایی است از صورت و معنا، دری بود به گلزار بی‌مانند دیگر متون ادب پارسی.

تربیت‌یافتگان این شیوه و این روش به دو گروه تقسیم می‌شدند: گروهی که کار تعلّم را

نزد استادان فنون مختلف ادامه می‌دادند و در علوم و فنون مختلف سرآمد می‌شدند و خود بر مسند تعلیم می‌نشستند، و گروهی که در پرتو آموخته‌های نخستین، مطالعات خود را در متون ادب ادامه می‌دادند و بدین سان بر دانایی و فرهیختگی خود می‌افزودند. وجه مشترک هر دو گروه، علاقه بود و اشتیاق و تأمل در متون ادب و آموختن این متون با همه‌ی وجود و لاجرم دست‌یافتن به «جوهر دانایی» و رسیدن به «توانایی»‌هایی که حکیم نظامی این‌سان از آن سخن می‌گوید:

هر که در او جوهر دانایی است بر همه کاریش توانایی است

و این، «هنر» یا قابلیت است درخور تحسین که از نظام نوین آموزشی ما بر نمی‌آید. بر آن نیستم که به شیوه‌ی روزگاران گذشته باید ملایی چوب به دست در گوشه‌ای نشانند و شاگردان را نزد او فرستاد، که روزگارش به سر آمده است. با نظام نوین آموزش و پرورش هم مخالف نیستم، اما تردیدی ندارم که میزان توفیق هر نظام نوین، از جمله نظام نوین آموزشی در کشورهایی که دارای سنت استوار علمی و فرهنگی هستند، از جمله بسته به میزان بهره‌گیری سنجیده از سنت‌هاست. چنین است که اگر تاریخ آموزش و پرورش نوین را در ایران مورد مطالعه و بررسی قرار دهیم، شاهد سیر نزولی کیفیت آموزش از آغاز تا کنون خواهیم بود تا بدانجا که - متأسفانه - امروز در دانشگاه‌ها یکی از مشاغل استادان، اصلاح اغلاط املائی بسیاری از دانشجویان است. حداقل یکی از دلایل این امر، جدایی تدریجی شیوه‌های آموزشی ما از سنت‌هاست، بیگانه شدن با گلستان و بوستان و دیوان حافظ و کلیله و دمنه و سایر متون ارجمند ادب پارسی است؛ متون ارجمندی که به ذهن و زبان غنا می‌بخشند و خوانندگان خود را دلبسته و وابسته ارزش‌های فرهنگی می‌سازند که بی‌حضور آنها «ایرانی بودن» تحقق نمی‌یابد ... باری؛ آلیاسین در چنین فضایی آموزش دید و پرورش یافت و آماده شد که به متون ادب روی آورد، آنها را بخواند، در آنها تأمل کند و به شیوه‌ی معمول، بخش‌های برجسته‌تر آنها را به خاطر بسپارد و در پرتو آنها به «فرهیختگی» برسد و از آنها سرمایه‌ای در کار شاعری بسازد ...

شعر آلیاسین

شرط لازم شاعری، داشتن طبع روان است. سخن ایرج میرزا مبنی بر اینکه:

شاعری طبع روان می‌خواهد نه معانی نه بیان می‌خواهد تأکیدی است بر اهمیت طبع روان در کار شاعری و نه نفی بلاغت که بلاغت آنگاه کارساز و مؤثر واقع می‌شود که نخست، طبع شاعرانه، نقش خود را در خلق شعر ایفا کند، ورنه به ضرب و زور به کار گرفتن صنایع نمی‌توان شعر سرود. همین امر است که فی‌المثل شعر حافظ را از شعر بسیاری از شاعران جدا می‌کند و خود، به «طبع چون آب (= طبع روان)» خویش می‌بالد و آن را برترین موهبت الهی و عالی‌ترین قسمت و نصیبی می‌داند که بدو داده‌اند: حافظ، از مشرب قسمت گله ناانصافی است

طبع چون آب و غزل‌های روان ما را بس و بی‌مبالغه آل‌یاسین نیز از موهبت طبع روان برخوردار بود. هم میزان شعر بازمانده از آن زنده‌یاد و هم سخنانی که خود در این باب می‌گفت مؤید این معناست. بارها وقتی از سرودن منظومه‌های مختلف، بویژه منظومه کلام علی با نغمه‌ی همایون سخن در میان می‌آمد و آن عزیز از عادت سحرخیزی خود سخن می‌گفت بیان می‌کرد که هر بامداد تا دمیدن آفتاب چه مایه از ابیات آن منظومه را می‌سروده است؛ شماری درخور توجه، برآمده از طبعی روان؛ طبعی که بدو الهام می‌شود و شاعر خود، به شیوه‌ای حافظانه، در غزلی به مطلع:

افتاده‌ایم و خسته ز جور است جان ما

بر موج غم نشسته دل ناتوان ما

این سان از آن سخن می‌گوید:

آینه‌دار طوطی طبعیم و دست صنع

با شعر تر نهاده شکر در دهان ما

این بیت، ضمن آن که متضمن مفاخره‌ای است دلپذیر، بیانگر همان مضمون و همان نظریه‌ای است که در بیت معروف حافظ طرح شده است و من در جایی دیگر به تفصیل از آن سخن گفته‌ام:

در پس آینه طوطی صفتم داشته‌اند

آنچه استاد ازل گفت بگو می‌گویم

حاصل این طبع روان سه منظومه است: منظومه کلام علی علیه السلام با نغمه همایون؛

منظومه شهیدان کربلا؛ و منظومه‌ای که در آن صمیمه سبّادیه به نظم آمده است؛ و شماری معتنابه سروده‌های طنزآمیز، و شماری انبوه غزل‌های غالباً دلپذیر ...

مولوی‌وار

زنده‌یاد آل‌یاسین در سرودن شعر مولوی‌وار عمل می‌کرد، نه حافظ‌وار. او، چنانکه خود تصریح کرده است، «آیین‌دار طوطی طبع» روان خود بود و مولوی‌وار می‌سرود و در صحیفه ثبت می‌کرد و به دست نقّادترین ناقدان، یعنی روزگار می‌سپرد و من تردید ندارم که این نقّادترین نقّادان بسیاری از اشعار او را برگزیده و برخوآمد گزید. او چنان حافظ به حک و اصلاح و تنقیح شعر خود نمی‌پرداخت. روزی در این باب با او سخن گفتم و قرار شد به بازبینی غزل‌ها، یا دست کم به بازبینی بخشی از غزل‌ها که این اواخر در اندیشه به چاپ رساندن آنها بود، اقدام کند و تا آنجا که به یاد دارم تلاش‌هایی نیز ورزید ... این نکته را نیز از یاد نبریم که حتّی شعر شاعران بزرگ قابل درجه‌بندی است و می‌توان برخی از اشعار آنان را نسبت به برخی دیگر برتر شمرد و برخی را فروتر. مهم آن است که به تعبیر امروزی‌ها بسآمد شعر خوب یک شاعر درخور توجّه باشد و من بر آنم که بسآمد اشعار خوب آل‌یاسین درخور اعتناست ...

ذهن فرهیخته؛ معیار تشخیص

معیار تشخیص؟ با کدام معیار می‌توان شعر خوب را از شعر بد باز شناخت؟ تردید ندارم که یکی از دقیق‌ترین و سنجیده‌ترین معیارها، ذهنی است که با شعر بزرگان ادب پرورده شده است. چنین ذهنی، باسانی، شعر خوب را از شعر بد باز می‌شناسد و فریب هم نمی‌خورد. تأمل در زندگی و نحوه‌ی آموزش و پرورش بزرگان ادب از عهد رودکی و فردوسی تا کنون مؤید نظر ماست. توصیه‌ها و تأکیدهای نظامی عروضی سمرقندی مبنی بر به خاطر سپردن اشعار شاعران بزرگ با هدف پرورش یافتن اذهانی صورت می‌گیرد که بتوانند شعر خوب را از شعر بد باز شناسند و آرام آرام آماده‌ی سرودن شعر نیز بشوند. این، توصیه‌ی تمام بزرگان در سراسر تاریخ فرهنگ و ادب ماست، امر غیرقابل فهم و شگفتی‌انگیزی هم نیست، مگر در نظر دو گروه: غافلان، و مغرضان؛ چرا که شرط بصیرت یافتن در هر زمینه، آگاهی یافتن از سوابق امر است.

فی‌المثل گیاه‌شناسی بصیر و دانا و در کار خود تواناست که هرچه بیشتر با نمونه‌های گیاهی آشنا باشد. چنین است وضع جانورشناس و داروشناس و ... مگر نمونه‌هایی که در حوزه شعر و ادب، ما را بصیر و دانا و توانا می‌سازند همان اشعار و ابیاتی نیستند که نظامی عروضی و دیگر بزرگان به تأمل کردن در آنها و پیش چشم داشتن آنها توصیه می‌کنند؟ انکار این امر یا از سر غفلت و جهل است، یا از سر غرض که «چون غرض آمد، هنر پوشیده شد ...». گرچه توصیه نظامی عروضی آموختن شعر خوب و پروردن ذهن با یادگرفتن و به خاطر سپردن شعر خوب است، اما او نیز نخست به یادگیری شعر قدما توصیه می‌کند که به تعبیر برخی از بزرگان «آب را از سرچشمه باید نوشید». علاوه بر آن، خداوندگاران زبان و ادب، بیشتر به روزگاران گذشته تعلق دارند و هرچه به زمان حاضر نزدیک و نزدیک‌تر می‌شویم از آن چیرگی و تسلط که در کار بزرگان گذشته دیده می‌شود، به علل مختلف که از جمله‌ی آنها هجوم فرهنگ‌های بیگانه و خودباختگی بسیاری از ماست، کاسته می‌گردد و بر حقانیت شعار «آب را باید از سرچشمه نوشید» می‌افزاید. تردید ندارم که اگر شعر آل‌یاسین یا دست کم بسیاری از اشعار وی بر ذهن‌های پرورش‌یافته با سخنان بزرگان عرضه شود آنها را خوب و دلپذیر خواهند یافت. من، خود، این توفیق را داشته‌ام و این افتخار را که از کودکی و نوجوانی با سخن بزرگان ادب نه فقط آشنا شوم که خو بگیرم و به برکت درک محضر معلمانی فرهیخته روح و جانم با شعر و ادب بیامیزد، آن سان که در لحظه‌هایی که به ظاهر بیکار نشسته‌ام، یا سواره و پیاده از گذرگاهی می‌گذرم، بی‌اراده، اشعاری را که در حافظه دارم از ذهنم می‌گذرد و بر زبانم می‌رود و در این حالت، بی‌مبالغه، فکر خویش از ضمیرم گم می‌شود که «دوست»، جایی برای «فکر خویش» باقی نمی‌گذارد:

چنان پُر شد فضای سینه از دوست که فکر خویش گم شد از ضمیرم

این سخنان نه به قصد نازیدن و بالیدن بر قلم می‌رود، نه با هدف گونه‌ای مفاخره، گرچه پیوند با فرهنگ گرانسنگ ایران جای نازیدن دارد؛ بلکه هدف من از بیان این معانی تأکید بر یک واقعیت فرهنگی است که حضور آن، نعمت است و غیبت آن، فاجعه! تشخیص شعر خوب از شعر بد با معیار ذهن پرورده با شعر بزرگان، جلوه‌ای است از یک نعمت بزرگ؛ نعمتی که «ما بودن ما»؛ «بازگشتن ما به خویشتن خویش»؛ «حضور و بقای فرهنگ ما در جهان» و ... جمله، بدان

باز بسته است. چنین است که گزاره‌ی «جوانان ما یا متون ادب بیگانه شده‌اند» یک گزاره ساده نیست؛ بلکه گزاره‌ای است که از فاجعه‌ای بزرگ خبر می‌دهد ...

باری به تعبیر قدما «با سر سخن آییم». سخن این بود که ذهن آشنا با سخن بزرگان در تشخیص شعر خوب و بد خطا نمی‌کند و چون با چنین ذهنی به سراغ شعر آل یاسین برویم دست کم، بسیاری از اشعار او را دلیذر می‌یابیم.

شعرهای او در دفتر من

من هرگاه با آن عزیز می‌نشستم، گفت و گوی با او را مفتنم می‌شمردم و می‌کوشیدم، بیشتر بشنوم. از او می‌خواستم از اشعار خودش بخواند و چون می‌خواند، غالباً چنان بر من تأثیر می‌نهاد که از او درخواست می‌کردم یا به خط خود برایم بنویسد یا شمرده بخواند تا مجال یادداشت کردن بیابم و چنین است که شماری از غزل‌های دلفشین او، در جای جای دفترهای یادداشت من ثبت شده است. بعضی از دفترها را - که اکنون بدانها دسترس دارم - ورق می‌زنم تا چند نمونه برای نوشتن در این مجموعه برگزینم. نخستین غزلی که در برابرم قرار می‌گیرد، غزلی است با عنوان «جادوی نگاه» که آن عزیز در تاریخ ۱۵/ خرداد/ ۱۳۷۸ به خط خود، در دفتر من نوشته است:

جادوی نگاه تو زره بُرده پری را	پی ریخته عشقت هنر بی‌خبری را
برداشته در حسرت وصل تو شقایق	بسا یاد لب‌ت خرم‌ن خونین‌جگری را
با خلوتیان شمع به آه سحری گفت	از اشک من آموخت صبا پرده‌دری را ...

یک غزل دیگر به همین وزن و قافیه و ردیف، با نام «معجز آه سحری» در میان غزل‌های زنده‌یاد آل یاسین هست که در دست نوشته‌ی وی ابیات این دو غزل به هم آمیخته است. مطلع و برخی از ابیات غزل «معجز آه سحری» چنین است:

تا غنچه دهد شرح غم خون‌جگری را	پیغام صبا خواست ز گل پرده‌دری را
از مزرعه سینه گل ناله برآمد	انکار مکن معجز آه سحری را
چون طعم جفا تلخ بود خون شقایق	تا شرح کند دفتر خونین‌جگری را

یک سنگ جفا سرو نخوردست ز طفلان ز نسهار مدارید غم بی‌ثمری را ...

دفتر دیگر را می‌گشایم و دو غزل دلنشین دیگر را مرور می‌کنم: غزل «خواهشگر نگاه» و «بخت چاره‌گر»:

خواهشگر نگاه دلم راه او گرفت در می‌سرای نرگس مستش سبوغرفت
اشکم چو خواست غوطه زند در نگاه او با خون دل به عزم طهارت وضو گرفت
می‌خواست دل حکایت ایام غم کند طوفان بعض سوخته، راه گلو گرفت
باران اشک دامن ما را رها نکرد این طفل نورسیده بدین دایه خو گرفت

و چنین است ابیاتی از غزل «بخت چاره‌گر»:

نه بخت چاره‌گری تا کشم در آغوشش نه باده‌ای که به مستی کنم فراموشش
نرفته هیچ مرا چشم آرزو در خواب مگر به گشت و گذار حریر آغوشش
چو گردباد به دنبال او شوم به شتاب که سر ز شوق گذارم چو زلف بردوشش
چو موی بر سر آتش نشسته می‌پیچم اگر به خواب ببینم سحر بناگوشش
مرا چه چاره که در اشک گرم می‌سوزد دلم چو شمع به یاد دهان خاموشش
فکند پرده به رخسار و آفتاب گرفت بین به چشم خرد عالمی سیه پوشش
دلم چو دفتر گل چاک چاک گشت و نگفت چو غنچه آنچه صبا گفته بود در گوشش ...

آخرین ابیات که در این نوشته آورده می‌شود، ابیاتی است از غزل «خرداد قمصر». سروده خرداد ۱۳۸۱، در «جشن گل» و من آنرا روز پنج‌شنبه ۸۱/۵/۱۷ در نشستی که من و دوست براستی عزیز جواد صباچی در قمصر با آن بزرگ‌مرد داشتیم در دفتر خود نوشتم. در این نشست‌ها بود که از هر دری سخن به میان می‌آمد و این آل‌یاسین بود که نه فقط از شعر و ادب، که از طب قدیم، از گیاهان، بویژه گیاهان منطقه، از جغرافیای ناحیه کاشان که وجب و جب کوه و در و دشت آنرا می‌شناخت، از تاریخ ایران و مسایل ملی و دینی سخن‌ها داشت ... من گاه سخنان

او را در باب نکات طبّی و خاصیت دارویی گیاهان یادداشت می‌کردم و خود به کار می‌بستم و نتایج مثبت آن را می‌دیدم. اگر از «سرطان ناشریف برآمده از اندوهی ژرف» که به جان او افتاد و دوستان و دوستانش را دریغاگویی او ساخت، بگذریم سلامت روح و جسم آن عزیز از یک سو معلول آرامش و طمأنینه‌ای بود که از فرهیختگی وی مایه می‌گرفت و از سوی دیگر نتیجه آگاهی‌ها و دانایی‌های طبّی و گیاهی و دارویی او بود و حاصل به کار بستن آنها در زندگی عملی، که اگر این شیوه‌های سنتی را یکباره به یک سو نمی‌نهادیم و از یاد نمی‌بردیم (چنانکه آل‌یاسین از یاد نبرده بود) و می‌دانستیم که قربان کردن تمام سنت‌ها به پای نوگرایی (=مدرنیته) حاصلی جز سرگشتگی و گمگشتگی به بار نمی‌آورد، بی‌گمان به از این می‌زیستیم و به از این زندگی می‌کردیم ...

ابیاتی از غزل «خرداد قمصر» را، که هم برای او در شمار دلپذیرترین‌ها بود و هم برای من در شمار دلپذیرترین‌هاست، از نظر می‌گذرانیم:

بر زلف گل چو پیک صبا چنگ می‌زند	آتش بر آشیان شباهنگ می‌زند
در رقص غنچه زهره به ایوان ماهتاب	با نغمه نسیم صبا چنگ می‌زند
با شوق قمصر است که دستانسرای رود	مستانه سینه بر سر هر سنگ می‌زند
بنگر به آب رنگ گلستان که سرخ گل	آتش بنه جان سبزه ز نیرنگ می‌زند
در بستر سپیده کُله گیس آفتاب	بر کوهسار پرده گلرنگ می‌زند
بنگر به جام لاله که نقاش نوبهار	بر اشک شبینم سحری رنگ می‌زند ...

اینها نمونه‌هایی است از اشعار زنده‌یاد آل‌یاسین که در نشست‌هایی که با او داشته‌ام، نه به گوش‌سر که به گوش‌جان شنیده‌ام و برای خود نوشته‌ام یا او، خود، برای من نوشته است و هر بار که آن‌ها را خوانده‌ام لذت برده‌ام و سرمست شده‌ام. این نمونه‌ها را آوردم تا با خوانندگان - که دفتر غزل آل‌یاسین پیش روی آنهاست - به همدلی و همداستانی برسم، آن همدلی را که من با شاعر پیدا کرده‌ام و با همه وجود، غم و حسرت و شادی و سرمستی او را حس می‌کنم. وقتی می‌خوانم: «می‌خواست دل حکایت ایام غم کند / طوفان بغض سوخته، راه گلو گرفت»، بغض، بغض سوخته، راه گلویم را می‌گیرد و چون زمزمه می‌کنم: «مرا چه چاره که در اشک گرم

می‌سوزد / دلم چو شمع به یاد دهان خاموشش» با همه وجود، اندوه و حسرت گوینده را حس می‌کنم و تحت تأثیر این بیت که: «با شوقِ قمصر است که دست‌انسرای رود / مستانه سینه بر سر هر سنگ می‌زند» به هیجان می‌آیم و جام وجودم از باده شادی و شوق لبریز می‌شود.

اگر هدف شعر «تهییج و تحریک» است و لاجرم «تأثیر»؛ تأثیر نهادن بر خواننده و شنونده، و کار شاعر - به قول نظامی عروضی در چهار مقاله - آن است که «معنی خُرد را بزرگ گرداند و معنی بزرگ را خُرد» این همه در کار آل‌یاسین و در شعر او آشکار است و ذهن آشنا با سخن پارسی و پرورده با شعر بزرگان ادب آن را در می‌یابد و مجذوب می‌شود

عوامل تأثیر

اگر در پی آن باشیم تا در پرتو تحلیل، به علل جذابیت و به عوامل تأثیر یک شعر خوب راه بریم، بی‌گمان، تلاشمان یکسره بی‌حاصل نخواهد بود و البته راه به جایی خواهد برد، اما پیشتر باید بدانیم که این علل و عوامل، جمله شرط لازم‌اند و جدای از ویژگی‌هایی که در پرتو تحلیل شعر شناخته می‌آیند، در شعر خوب «آنی» هست «یُدرک و لا یُوصَف = دریافتنی، اما وصف ناشدنی» که شعر را شعر می‌کند و موجب تأثیر بر خواننده و شنونده می‌شود، چنانکه حافظ، خود، بدین امر توجه داشته و «آن» شعر خود را امری الهی و خدادادی می‌دانسته است:

حسد چه می‌بری ای سست‌نظم برحافظ قبول خاطر و لطف سخن خدادادست

تعبیرات شاعرانه: در تحلیل شعر آل‌یاسین می‌توان به شروط لازم تأثیر دست یافت. نخستین امری که در جریان تحلیل چهره می‌نماید «تعبیرات شاعرانه» یا به اصطلاح جنبه‌های بلاغی سخن است؛ تعبیراتی چون: جادوی نگاه / خرمن خونین‌جگری / برآمدن ناله از مزرعه سینه / دفتر خونین‌جگری و شرح این دفتر / می‌سرای نرگس مست / غوطه زدن اشک عاشق در نگاه معشوق / طوفان بغض سوخته / راه گلو گرفتن طوفان بغض / چنگ زدن طفل اشک در دامان دایه (=عاشق) بر اساس تشبیه اشک به طفل و عاشق به دایه / حریر آغوش / در خواب شدن چشم آرزو / به خواب دیدن گشت و گذار در حریر آغوش معشوق با چشم آرزو / سر نهادن عاشق چو زلف بر دوش معشوق / پیچیدن عاشق چون موی بر سر آتش نشسته / سوختن دل در

اشک گرم / چاک چاک شدن دل چون دفتر گل و ... (این نمونه‌ها حاصل تحلیل دوازده بیت است).

عناصر سنتی، مضامین خلاف سنت: در جریان این تصویرسازی‌ها و مضمون‌پردازی‌ها

استفاده از عناصر کهن و سنتی اما پرداختن مضامینی خلاف مضامین سنتی درخور توجه است.

در میان ابیات نقل شده، دو نمونه، از این دیدگاه چشمگیر است:

نمونه‌ی اول) بی‌ثمری سرو: در سنت شعر فارسی، «سرو» نماد آزادی است و بی‌ثمری

سرو یا به تعبیر شاعرانه تهیدستی سرو، نشانه آزادی اوست. بیت معروف سعدی گواهی است بر اثبات این مدعا:

به سرو گفت کسی میوه‌ای نمی‌آری جواب داد که آزادگان تهیدستند

در شعر آلیاسین «سرو» که دارای ثمر (= میوه) نیست در برابر درختان میوه‌دار، نماد

بی‌ارزشی و ناسودمندی است و درختان میوه‌دار، نماد ارزشمندی و سودمندی به شمار می‌آیند.

درختان میوه‌دار، آماج سنگ طوفانند و درختان بی‌ثمر بی‌میوه (مثل سرو) از سنگ مصونند،

یعنی که مردم با فضیلت در معرض تجاوز و ستم‌اند و مردم بی‌فضیلت مصون از هر ستم!

بنگرید:

یک سنگ جفا سرو نخورده است ز طفلان ز نهار مدارید غم بی‌ثمری را

نمونه‌ی دوم) جوی و دریا: در سنت شعر فارسی، اصل، دریاست و رودها و جوی‌ها، جمله

برآمده از دریا هستند و هستی آنها طفیل هستی دریاست.

آلیاسین در بیتی از غزل «خواهشگر نگاه دلم راه او گرفت» به قصد نقد اختلاف طبقاتی و

بیدادی که از این بابت بر مردم می‌رود ضمن تشبیه مضمّر «سرمایه‌دار» به «دریا» از بابت

وسعت سرمایه‌وی و تشبیه «مردم زحمت‌کش» به «جوی و جویبار» - که به هر حال به دریا

می‌ریزد و بدین سان به دریا سود می‌رساند - می‌گوید:

سرمایه‌دار را نبود دستِ بذلِ مال دریا تمام هستی خود ز آبِ جو گرفت

نوگرایی سنتی:

جای پرسش است که آلیاسین، شاعری سنتی است یا نوگرا؟ من او را «نوگرایی سنتی»

می‌دانم:

سنتی از این بابت که اولاً، قالب‌های شعری منتخب و مورد علاقه او، قالب‌های سنتی است. البته در میان اشعار او چند شعر به اصطلاح نو یا نیمایی هم هست که از مقوله استثنا به شمار می‌آید، ثانیاً، فرهنگ شعری او، تعبیرات او، مضامین او، تصویرهای او یا سنتی است یا از «سنت مایه می‌گیرد».

نوگراست از این جهت که در عین حفظ سنت‌ها، در پرتو تجارب شخصی خود در شعر، به نوگرایی‌هایی دست یافته است که - به نظر من - «آن» شعر او را در همین نوگرایی‌ها باید جست. برای تبیین این «نوگرایی» باید شماری از غزل‌های او را مورد تجزیه و تحلیل قرار داد و از حاصل این تجزیه و تحلیل، به عنوان مقدمه یک بحث علمی بهره جست. در این مجال اندک و در این مختصر، که اساس بحث ما ابیاتی از سه یا چهار غزل است می‌توان نمونه‌هایی به دست داد و در حد نمونه‌ها نتیجه‌ای به دست آورد (= روش نمونه‌ای یا نمونه‌گیری). پیش از تحلیل نمونه‌ها به طور کلی، نظر خوانندگان را بدین نکته جلب می‌کنم که ابیات منتخب ما در این مقدمه، به علل مختلف، تازگی دارند و به همین سبب بر خواننده و شنونده اثر می‌گذارند ... نوگرایی در شعر و نو بودن شعر یا معلول صورت نو است، یا معلول معنا و یا برآمده از صورت و معناست. مراد از صورت، قالب است و لفظ، که آلیاسین در قالب، نوگرایی ندارد و در لفظ دارد، اما مهم‌تر از صورت، معناست و نوگرایی آلیاسین را غیر از آن که می‌توان در شماری از الفاظ و تعبیرات بازجست، در معنا باید جستجو کرد. معنای تازه در شعر، حاصل نگاه تازه شاعر به واقعیت‌ها و در نتیجه ساختن تصویرهای تازه است (= تعبیرات تازه) و استفاده از این تصویرها در سخن شاعرانه، یعنی در شعر، این، خلاصه سخن است و من بر آنم که شاعر عزیز ما، آن سان که پیشتر نیز اشارت رفت، در جریان تجارب شاعرانه خود، توفیق یافته است تا با نگاهی دیگر به جهان بنگرد، تصویرهای تازه بسازد و هنرمندانه آنها را در شعر به کار گیرد. من از خوانندگان

می‌خواهم که ابیات پیشین را، دوباره مرور کنند و از حلاوت آن بهره‌مند گردند و بدین نکته توجه کنند که ابیات، به ظاهر، تکرار مضامین سنتی است، اما در واقع استفاده از عناصر سنتی است در خلق مضمونی تازه. به عنوان نمونه در بیت زیر تأمل کنیم:

با خلوتیان شمع به آه سحری گفت از اشک من آموخت صبا پرده‌ری را
در سنت شعر فارسی اشک، افشاگر راز عشق عاشق است و باد صبا افشاگر معشوق که به تعبیر حافظ:

تو را صبا و مرا آب دیده شد غماز و گرنه عاشق و معشوق رازدارانند
در بیت «با خلوتیان...» از این سنت استفاده شده و از پرده‌ری (= غمازی = افشاگری) صبا هم سخن در میان آمده، اما حضور شمع با آه سحری در بیت و انتساب اشک پرده‌ری به شمع و آموزش پرده‌ری از سوی اشک شمع به صبا، مضمونی تازه پدید آورده است که با مضمون رایج سنتی متفاوت است. چنین است که اگر خواننده در عناصر سنتی شعر آل‌یاسین متوقف ماند و به شیوه استفاده از این عناصر راه نبرد نوگرایی مورد بحث را نخواهد شناخت و از مضامین تازه‌ای که با عناصر سنتی شکل گرفته است لذت نخواهد برد، بنگرید:

چو موی بر سر آتش نشست می‌پیچم اگر به خواب ببینم سحر بناگوشش
مرا چه چاره که در اشک گرم می‌سوزد دلم چو شمع به یاد دهان خاموشش
دلم چو دفتر گل چاک چاک گشت و نگفت چو غنچه آنچه صبا گفته بود در گوشش
تأمل در استقبال‌هایی که زنده‌یاد آل‌یاسین از شعر شاعران بزرگ کرده است و حال و هوایی خاص دارد نیز می‌تواند دری باشد به شناخت نوگرایی‌های وی ...

وقتی به بحث از «عوامل تأثیر» پرداختم و در شعر زنده‌یاد آل‌یاسین به جستجوی این عوامل پرداختم هدفم آن بود که بگویم جدای از عوامل تأثیر، در شعر مؤثر، ویژگی هست و رای این عوامل که از آن ویژگی به «آن» تعبیر توان کرد و این ویژگی، بی‌گمان در شعر آل‌یاسین هست ...

این ویژگی یا این «آن» به نظر برخی از محققان از شخصیت شاعر مایه می‌گیرد؛ شخصیت صمیمی شاعر و اگر این صمیمیت در کار نباشد نمی‌توان انتظار تأثیر داشت ... و آلیاسین، شاعری صمیمی بود و عشق و هنر از جان او می‌تراوید، به ریسمان برخود نبسته بود که به قول آن شاعر:

فرق است میان عشق کز جان خیزد با آن که به ریسمانش بر خود بندی

پایان سخن

دلم می‌خواست فرصتی می‌بود و عوامل مختلف، مرا و وقت مرا، محدود نمی‌ساخت تا هم بیشتر و بیشتر در زمینه‌ی شعر زنده‌یاد آلیاسین سخن بگویم و ادعاهای خود را با استشهاد به شواهد بیشتر، بیشتر به اثبات رسانم، و هم از خاطراتی که با او داشتم و هم از شناختی که از جلوه‌های مختلف شخصیت کم مانند او به دست آورده‌ام، سخن در میان آورم، اما دریغ که «عوامل مختلف» که بیماری و خستگی من و انتظار خانواده محترم آن عزیز و نیز انتظار ناشر محترم جناب آقای پورمدنی از جمله‌ی آنهاست، مانع تحقق این آرزوست. چه توان کرد «ای بسا آرزو که خاک شده». خدا می‌داند شاید هم فرصت دیگری به دست افتد ... و در این لحظه که باید سخن را به پایان برم، سخنی بزرگ از مردی بزرگ، از برزویه طلیب، پیش چشم می‌آید: سخنی در تأیید گفته بی‌مانند خداوندگار حکمت و خرد سعدی که فرمود «هر چه نیاید دلبستگی را نشاید». سخن برزویه چنین است:

«به صحبت دوستان و برادران هم مناز و بر وصال ایشان حریص

مباش که سوز آن از شیون قاصر است و اندوه بر شادی راحج و با

این همه درد فراق بر اثر و سوز هجر، منتظر».

با مرگ آلیاسین، سخن برزویه - که نه فقط بارها آن را خوانده بودم که درس هم داده بودم - برایم تفسیر شد و تازه به ادراک معنای آن رسیدم، اما برزویه حکیم هم می‌داند که آدمی، در این جهان اگر به دوستان و صحبت دوستان نوازد چیز دیگری نمی‌یابد که ارزش نازیدن داشته

باشد، خاصه اگر دوستان، دوستانی کیمیاگون باشند، از نوع زنده یاد آل یاسین که از جوانمردان و آزادگانی بود که در روزگار بی‌فریاد ما کمتر نشانی از آنها می‌توان یافت؛ جوانمردان و آزادگانی از تبار «خط سومها»؛ آنان که:

ز دریای آزادگی خورده قوت	فروخته فریادشان در سکوت
عقابند و بنشسته بر تیغ کوه	به معنا بزرگی، به صورت شکوه
بگیرد از ایشان جهان جان نو	که در اوج کفرند، ایمان نو
نه دریا که بیرون ز جزرو مدند	جهانی در آن سوی نیک و بدند
عیان دیده نادیده را چشمشان	بیرزد به صد آشتی خشمشان
ورای کسب گفته نغزشان	کُتَبخانه خاک در مغزشان
نگنجد مر مردمان را به فهم	نیایند چون بی‌نهایت به وهم
افق تا افق موم در مشتشان	سپهر سخن زیر انگشتشان
غریبان خاک‌اند و افلاکی‌اند	خدایند و در هیأتی خاکی‌اند
چو حالّج، زی دارِ افراخته	بیایند و میرند نشناخته
چو زیشان تهی گشت کاشانه‌شان	بپیچد در آفاق افسانه‌شان
جهانی ز مخلوق و خالق مُم‌اند	عزیز من، ایشان خطِ سوم‌اند

اصغر دادبه

دیماه ۱۳۸۳